

برادرا و معین و وزیر او قرار دادیم .
۳۶- فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا

بَا يَا تَنَافَذْتُمَا لَهُمْ تَدْمِيرًا

: به آنان گفتیم به سوی جمعیتی که آیات ما را
تکذیب کردند، بروید و سرانجام این گروه را به طور
عجیب نابود کردیم.

۳۸- وَقَوْمَ نوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ اغْرَقْنَاهُمْ
وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَاَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ
عَذَابًا اَلِيمًا

: قوم نوح فرستادگان ما را تکذیب کردند، و
همه را در آب غرق کردیم و (سرگذشت آنان را) مایه
عبرت و پند برای مردم قرار دادیم ، و برای ستمگران
عذابی دردناک آماده کرده ایم.

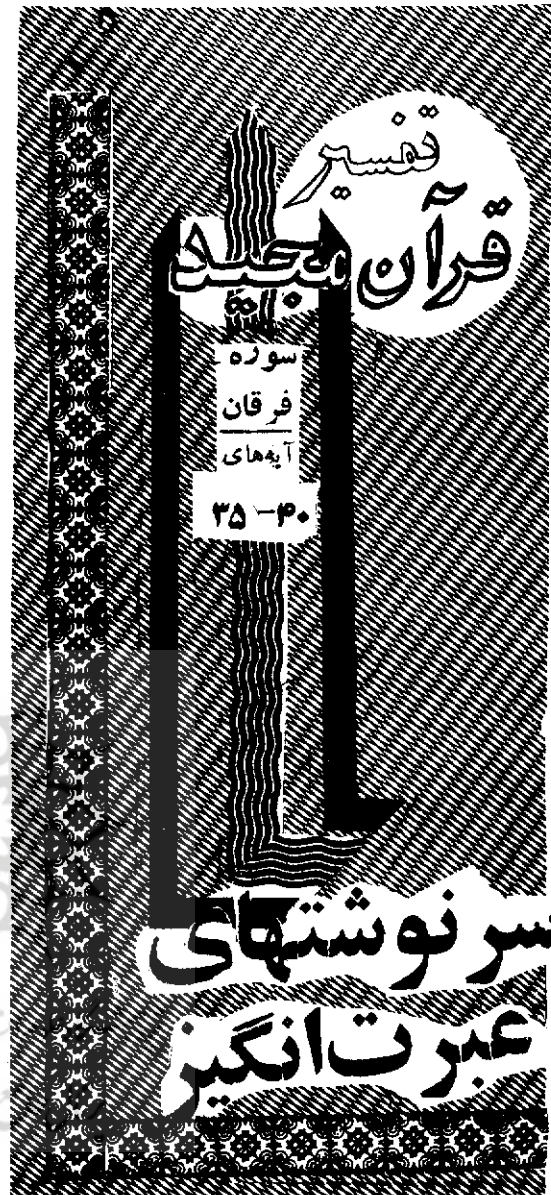
۳۸- وَقَادَاؤُ تَمُودَ وَاَصْحَابِ الرَّسِّ وَقُرُونًا
بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا

: (نه تنها آنان را نابود کردیم بلکه) قوم عاد و
ثمود و کسانی که در میان ویا کنار چاهی یا نهری بنام
«رس» زندگی می کردند و اقوامی را که میان این دو
گروه می زیستند نیز نابود کردیم .

۳۹- وَكُلًّا ضَرَبْنَاهُ الْاَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا
تَتْبِيرًا

: همگی را بپندواند زد دادیم و (حجت را تمام
نمودیم و سرانجام بر اثر مخالفت،) آنها را به کلی
نابود کردیم .

۴۰- وَلَقَدْ اَتَوْا عَلٰى الْقَرْيَةِ الَّتِي اَمْطَرْنَا
مَطْرًا سَوْءًا اَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا اَلَا
يَرْجُونَ نُشُورًا



کمی درباره گذشته گان بیندیشید و
انحرافات هریک از آنها و سرانجام کار
آنان را بنگرید .

۴۵- وَلَقَدْ اَتَيْنَا مُوسٰى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا
مَعَهُ اَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا
: ما به موسی کتاب (تورات) دادیم و هارون

اینها به آن دهکده‌ای که باران بر آن بارید(و همگی سنگ باران شدند) عبور کرده اند آیا(سرگذشت رقت بار) مردم آنجا را ندیده اند چرا دیده اند ولی آنان به زندگی مجدد ایمان ندارند .

تا این جا انتقادات و خرده گیریهای دوازدهگانه مشرکان مکه ، از نبوت و رسالت شخصی مانند پیامبر گرامی، به شیوه خاصی در این سوره مطرح گردید، و قرآن مجید، به همه آنها پاسخ گفت و روشن ساخت که هیچ کدام از پندارهای واهی و سست نمی تواند مانع از رسالت بشری از جانب خدا گردد، و انگیزه ایراد کنندگان جز بهانه جوئی و شانه خالی کردن از زیر بار سنگین وظایف مذهبی ، چیز دیگری نیست. و اگر آنان از دیده دل باختگان حقیقت ؛ به رسالت پیامبر گرامی اسلام می نگریستند ، و زندگی و روش دعوت او را با دیگر پیامبران آسمانی مقایسه می نمودند ؛ تصدیق می کردند که مسیر زندگی و نحوه دعوت او ؛ با دیگر پیامبران آسمانی تفاوتی ندارد.

و همه آنان برگزیده مقام الهی و مروج يك مکتب می باشند . اکنون باید از منکران رسالت پیامبر گرامی اسلام پرسید که چگونه رسالت بشرهای پیشین را که بسان رسول خدا بشر بودند ؛ و غذایی خوردند ، و در بازارها راه می رفتند ، و گنج و باغی نداشتند ، و هیچگاه فرشته ای آنها را به ظاهر همراهی نمی کرد، پذیرفته اند ولی در رسالت پیامبر به شك و تردید افتاده و یا به انکار آن برخاسته اند؟ در این صورت باید گفت انگیزه تظاهر به شك و انکار همان است که به آن اشاره شد .

قرآن مجید پس از تجزیه و تحلیل ایرادات

دوازدهگانه آنان ، مطلب را از طریق دیگر تکمیل می نماید و می فرماید که انکار دعوت رجال آسمانی شیوه مستمری در میان اقوام بوده است ، و رسالت سفیران آسمانی ، پیوسته مورد انکار و تکذیب گروه های مستبد و متجاوز و متکبر بوده است، و هر موقع ما شخصیت برگزیده ای را به منظور راهنمایی بشر اعزام نمودیم ، اقوامی که هر کدام مظهر يك نوع فساد و آلودگی بودند به تکذیب او برخاستند و ما نیز آنان را در برابر کردارهای ناروا سخت کیفر دادیم ، و چقدر شایسته است که قریش مشرک، و دیگر اقوام هم مسلک آنان، از سرنوشت بدوشوم آنها عبرت گیرند .

گروهها و اقوامی که پیامبران برای هدایت آنها برانگیخته شده بودند ، و برای مشرکان معاصر پیامبر اسلام(ص)، مایه عبرت می باشند عبارتند از:

۱- جامعه قبطیان مصر ؛ که مظهر تبعیضات

فژادی بودند و بنی اسرائیل زیر یوغ استعمار این گروه ، دست و پا می زدند ، دختران و زنان آنان را اسیر و برده خود می ساختند ، و پسران آنها را سر می بریدند و کوچکترین حق حیاتی برای این افراد قائل نبودند ، چنانکه قرآن می فرماید : **يَذَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ** (سوره قصص آیه ۴) فرعون فرزندان آنان را سر می برید و زنان آنها را به بردگی می گرفت و او(فرعون) از فساد کنندگان بود .

خداوند برای مبارزه با فساد دستگاه فرعون ، موسی را برای رسالت برگزید و هارون برادر او را وزیر قرار داد چنانکه می فرماید: **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى**

الکتاب وجعلنا معه هارون وزيرا: ما به موسی تورات دادیم و هارون برادر او را معین و وزیر او قرار دادیم .

با اینکه تمام ذرات جهان، بر وجود خدای یگانه گواهی می‌داد، ولی آنان آیات بسی شمار جهان آفرینش را نادیده گرفته و به تکذیب نشانه‌های وجود او، و پیامبری که از جانب خدا برای هدایت آنها برانگیخته شده بود، برخاستند، و سرانجام کيفر اعمال خود را که نابودی آنها بود دیدند، چنانکه می‌فرماید: **فقلنا اذهبنا الى القوم الذين كذبوا بآياتنا فدمرناهم ندميرا**: به آنان گفتیم که: بروید به سوی گروهی که آیات (و نشانه وجود و وحدانیت) ما را تکذیب کرده‌اند (ولی سر انجام، این گروه بر اثر تکذیب، کيفر اعمال خود را دیدند) و همه را نابود کردیم.

۲- قوم نوح که مظهر استمگري دیگری به نام اختلاف طبقاتی بودند تا آنجا که یکی از انتقادات آنان از نوح این بود که چرا افراد فقير و مستمند به تو ایمان آورده‌اند، آیا این وضع صحیح است که ما با داشتن ثروت و مال، به تو ایمان بیاوریم و با آنان در يك ردیف قرار گیریم؟ چنانکه می‌فرماید:

«قَالُوا اَنْتُمْ مِنْ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْاَرْدَلُونَ»
(سوره شعراء آیه ۱۱۱): آیا به تو ایمان بیاوریم

در حالی که افرادی ارزش از تو پیروی می‌کنند؟ (۱) از گفتگو و نوید نوح به آنان روشن می‌گردد که قوم وی به امور مادی از قبیل ثروت و فرزند علاقه شدیدی داشتند و شخصیت انسان در نظر آنها در همین امور خلاصه می‌گردید، از این جهت نوح به آنان نوید می‌دهد که هر گاه آنان به سوی خدا بازگردند و از گناهان خویش توبه کنند خداوند آنان را با مال و فرزند و باغ و چشمه کمک می‌کند چنانکه می‌فرماید: **«ویمدکم باموال و بنین و يجعل لکم جنات و يجعل لکم انهارا»** (سوره نوح آیه‌های ۱۱ و ۱۲) شما را با اموال و فرزندان و باغها و چشمه‌ها کمک می‌کند .

ولی سرانجام این گروه به سرنوشته شومی که نتیجه اعمال زشت آنان بود، دچار شدند و در موجی سهمگین و گردابی هولناک فرورفته و همگی غرق شدند چنانکه می‌فرماید:

«فدمرناهم ندميرا» آنان را به طور عجیبی نابود کردیم.

۳- قوم عاد که جانشین قوم نوح بودند و **مظهر لجاجت و انحراف** از نور عقل و راهنمایی خرد به شمار می‌رفتند (۲)

قبیله عاد در سرزمین احقاف میان یمن و عمان در آغوش ناز و نعمت بسر می‌بردند؛ باغ‌های خرم و قصرهای مجللی داشتند ولی هیچگاه در مبدء آفرینش و بخشنده-

۱- مضمون همین آیه در سوره هود آیه ۲۷ نیز آمده است چنانکه می‌فرماید: **و ما تراك ایتبعك الا الذین هم ارادنا بادی الرأی.**

۲- سرگذشت قوم هود در سوره اعراف آیه‌های ۶۵-۷۲ و سوره هود آیه‌های ۵۰-۶۰ وارد شده است.

نعمت‌ها تفکر نمی‌کردند و به جای سپاسگزاری و حق شناسی؛ بتهائی را به خدائی گرفته در برابر سنگهای تراشیده بی‌جان ستایش و نیایش می‌کردند؛ هنگام فزونی نعمت، آنها را پرستیده؛ و در گرفتاری از آنها مدد می‌خواستند.

خداوند برای تهذیب نفوس و اخلاق قبیله‌عاد، پیامبری را به نام «هود» از میان خودشان که به زبان و آداب و رسوم زندگی آنها آشنا بود، برانگیخت؛ تا آنان را از عبادت بتها به پرستش خدای یگانه دعوت کند.

هود با منطق قوی و نیرومند خود آنها را به خدا پرستی دعوت کرد و گفت: «أَتَجَادِلُونََنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتَهُوْهَا أَنْتُمْ وَأَبَاءُكُمْ مَا نَزَّلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَأَنْتُمْ تَنْتَضِرُونَ» (سوره اعراف آیه ۷۱)

آیا با من درباره بتهایی که شما و پدرانتان، بر آنها نام خدایی نهاده‌اید؛ مجادله می‌کنید (وزیر با منطق نیرومند من نمی‌روید)؛ در صورتی که خداوند هیچ‌گونه قدرتی برای آنها نفرستاده و نداده‌است. منتظر خشم و عذاب الهی باشید؛ من نیز از منتظران هستم. هود علاوه بر منطق نیرومند خود، آنان را از

عذاب الهی بیم داد ولی سخنان و ارباب هود در آنان مؤثر نیفتاد و سرانجام طوفان شدیدی که دریگهای بیابانها را به شدت برمی‌انگیخت، هفت شب و هشت روزیابی با وضع زهره‌گذاری وزید و آنان را به صورت نخلهایی از ریشه برافکند و به روی زمین انداخت و برای آیندگان بهترین وسیله عبرت قرارداد (۱)

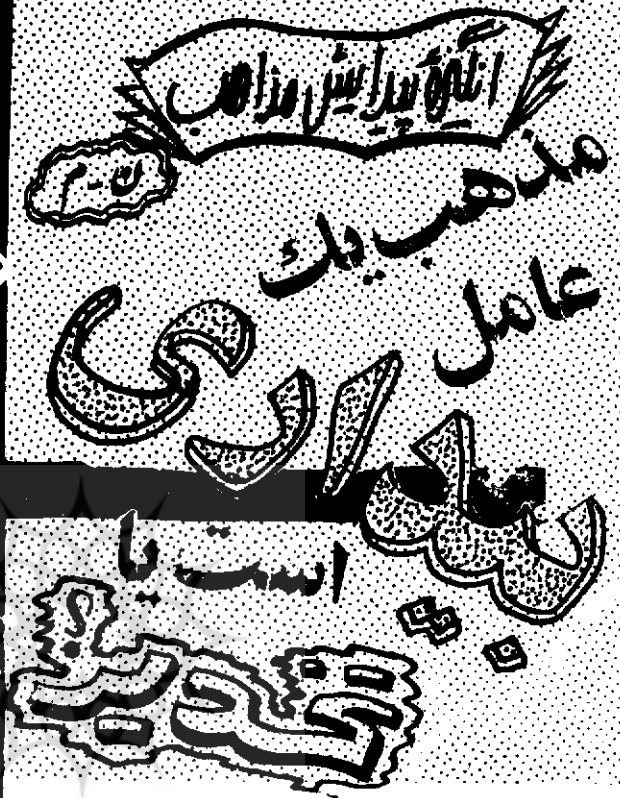
۴- قوم ثمود (۲) مظهر قساوت و سنگدلی و بیرحمی بودند هنگامی که قوم عاده علت گناهان خود نابود شدند، خدا سرزمین آنها را به قوم «ثمود» ارضانی داشت؛ ولی آنان از سرنوشت رقت بار قوم عاد که سرزمین‌های آنان را به رایگان در اختیار گرفته بودند؛ درس عبرت نگرفتند و راه قوم عاد را در پیش گرفته از نصایح و پند و اندرز پیامبر خود «صالح» سر بر تافتند و تصمیم گرفتند که شتر او را که برای اثبات رسالت خود به صورت اعجاز آفریده شده بود، با کمال قساوت و بیرحمی از میان بردارند؛ از این جهت گروهی سیه دل، در کمین آن حیوان بی‌آزار که از آبشخور بازمی‌گشت، نشسته یکی از آنها تیری به نشان ساق پایش رها کرد که استخوان آن را درهم شکست؛ و دیگری با

بقیه در صفحه ۱۶

۱- چنانکه می‌فرماید: و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتبة، سخرها عليهم سبع لیلال وثمانية ایام حسوماً، قتری القوم صرعی، کانهم اعجاز نخل خاویة، فهل تری من باقیة (سوره الحاقه آیه‌های ۶-۹) : قوم عاد که با باد شدید و سردی نابود شدند، خدا چنین بادی را بر آنها هفت شب و هشت روز مسلط ساخت، و آنچنان آنها را نابود کرد که به صورت درخت‌های پوسیده خرما که بر زمین می‌افتند؛ به روی زمین افتادند، آیا اثری از آنان مشاهده می‌کنی؟

۲- سرگذشت قوم ثمود در سوره اعراف آیه‌های ۷۳-۷۹ و سوره هود آیه‌های ۶۱-۶۸ وارد شده‌است.

پیدایش مریوط به فرضیه از نیاط
 طبیعت» و یا از نیاط آن ، یا مسأله
 «توس و وخت از عوامل طبیعی»
 ما را از فرضیه انگیزه اقتصادی مذهب»
 دورداشت اکنون که با ابطال
 آن دو فرضیه از آن بحثها فراغت
 یافته ایم ، به این بحث مهم
 می پردازیم



آری میان این دو (مذهب واضع اقتصادی) يك پیوند ناگسستی است .

و در گذشته دیدیم که آنها گاهی مسائلی را همانند و قضا قدر، زهد، رضا و تسلیم، تکیه کردن بر دعا؛ دعوت به انتظار؛ تقیه، قناعت، شفاعت و مانند آنها را گواه مدعای خود قرار می دهند و معتقدند که اینگونه تعلیمات اثر تخریبی دارد و این همانست که استعمارگران برای آن جان می دهند و با تمام وجود خود آنرا - از هر طریق و وسیله ای - می طلبند .

سومین فرضیه

* آیا «پیدایش مذاهب» با «نظام خاص اقتصادی جامعه» ارتباط ندارد؟
 * آیا استعمار و استثمار، در تولید فکر مذهبی در توده های استعمار شده نقشی برعهده ندارند؟
 * و آیا در مفاهیم و تعلیمات مذهبی، يك سلسله مسائلی که جنبه تخریبی دارند دیده نمی شود؟
 اینها پرسشهایی است که جامعه شناسان مادی از خود می کنند و در این میان «سوسیالیستها» و «ماتریالیستهای چپ گرا» با صراحت می گویند:

اواز زندگی، از طرف خداوند - بدون حضور و حتی بدون اطلاع او - تعیین گردیده؛ و تلاشها و کوششها تاثیری در تغییر آن ندارد، بلکه در حکم مبارزه با مشیت الهی و قانون آفرینش است و به منزله مشت بیهوده بر سندان کوبیدن است زیرا نه با تلاش می توان شکستی را تغییر داد و نه با تبلی؛ پیروزیها و موفقیتها دگرگون می شود؛ بنابراین باید در برابر قضا و قدر الهی تسلیم بود؛ و دم از شکایت فرو بست، و اگر برخلاف مراد است نباید خرده گرفت و بقول شاعر:

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند

گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیرا
اگر معنی قضا و قدر این باشد اثر تخریری و استعماری آن قابل مخفی کردن نیست، و هر کس می داند چنین اعتقادی راه را به سرعت در برابر افکار استعمارگران همواری سازد، و روح هر گونه مقاومت را در طبقات محروم می کشد و آنها را وادار به تسلیم می سازد. این تفسیر می گوید اگر یک روز یگانگان غارتگری بر شما چیره شدند در برابر آنها تسلیم باشید که مشیت خدا و قضا و قدر را با کوشش نتوان تغییر داد!

* * *

تحریر بزرگ

اما مطالعه و بررسی منابع و مدارک مذهبی نشان می دهد که چنان تفسیری به شدت از طرف اسلام محکوم شده است و اینگونه تفسیرها بیشتر ساخته و پرداخته افکار منحط پاره ای از عوام یا شمرائی است که تفکر اجتماعی و درک مذهبی آنها

ولی يك سوال در اینجا پیش می آید که آیا آنها که چنین قضاوت می کنند برستی منابع اصیل مذهبی را دیده اند؟ و مثلاً درباره همان چند موضوع فوق؛ تعلیمات اسلام را بررسی کرده اند؟ و یا جستجوگرانی هستند که هدف خود را با پرتاب نیر در تاریکی تعقیب می کنند؟ کسانی که با کتب این دسته با آن فرمولهای مخصوص یکنواختش سروکار دارند؛ می دانند؛ آنها بیش از آنچه به تحقیق اهمیت می دهند خود را را موظف به تبلیغ می دانند؛ و با اینکه به اصطلاح؛ مخالف تعصبات مذهبی هستند خود گرفتار یکنوع تعصب مرامی و مکتبی می باشند که در راه آن، زیر پا گذاشتن پاره ای از حقایق، و یا لاقلاً داوری بدون بررسی کافی، برای آنان؛ چندان مهم نیست که شواهد فراوانی برای آن، در همین بحث از نظر شما خواهد گذشت.

* * *

اکنون به بررسی مفاهیم مورد نظر آنها باز گردیم و ببینیم آیا اعتقاد به این امور اثر بازدارنده دارد و یا به عکس آنچه آنها تصور می کنند تعلیمات اصیل مذهبی سرچشمه «حرکت» و «آگاهی» و «بیداری» است، در اینجا رساله **قضا و قدر** شروع می کنیم:

* * *

شك نیست که در منابع مذهبی (اسلامی) مسأله ای به نام «**قضا و قدر**» وجود دارد ولی سخن در تفسیر این دو کلمه است:

آیا مفهوم آنها این است که هر انسانی با سر نوشت خاصی از مادر متولد می شود و خطوط زندگی او پیش از تولد او؛ ترسیم شده، و نصیب و قسمت و بهره های

از بعضی عوام ناآگاه بالاتر نیست و هنرنمایی آنها مخصوص به نازل کارهای قامت یار؛ و چشم و ابرو و دهان و غیب و چاه زرخدان او است!

کسی نیست از آنها که «قضا و قدر» را در تعلیمات اسلامی چنین تفسیر می کنند، بپرسد: اگر این تفسیر درست است پس مسأله جهاد که یکی از پایه های اصلی اسلام است چه مفهومی دارد؟ امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با فساد، تعلیم و تربیت انبیاء و پیشوایان بزرگ دینی؛ و دعوت به سعی و کوشش و اصولاً مسأله تکلیف و مسئولیت؛ با چنان قضا و قدری چه تناسبی دارند؟!

بعلاوه جائی برای موضوع پاداش و کیفر و حساب و سئوال باقی نمی ماند؛ چون همه اعمال و مسیر ما قبلاً تعیین شده، و این که سئوال و جواب و پاداش و کیفری ندارد، و اگر هم دارد مربوط به آن کسی است که از جلوسر نوشتها را تعیین کرده است نه مربوط به ما که بی اراده و به اصطلاح - کالمیت بین یدی الغسال - (همچون مرده ای در دست مرده شوی!) در تنگنای قضا و قدر گیر کرده ایم.

مفهوم صحیح قضا و قدر

گرچه درباره این مسأله در کتب فلسفه و کلام (عقاید) بحثهای فراوانی آمده و بعضی آنرا چنان پیچیده و باریک فکر می کنند که درک معنی صحیح آنرا برای بعضی محال می شمردند ولی اگر حوصله داشته باشیم و آهسته و آرام به تجزیه و تحلیل منطقی این بحث بپردازیم خواهیم دید که با پیشرفت تحقیقات علمی، درک مفهوم صحیح این دو لفظ اگر یک روز برای بعضی از توده مردم مشکل بوده؛ امروز چندان

مشکل نیست.

و به عکس آنچه بیخبران پنداشته اند ایمان به قضا و قدر به مفهوم صحیحش، سرچشمه تحرک و جنبش و فعالیت اجتماعی و بهزیستی و آزادی و سر بلندی است نه خمودی و تن به زندگی پست در دادن.

اکنون با دقت توضیحات زیر را توجه فرمائید: «قضا» در اصل به معنی حکم و فرمان است و «قدر» به معنی اندازه گیری می باشد، و مفهوم این دو کلمه در تعلیمات مذهبی نیز چیزی جز این نیست که قضا اشاره به فرمان خدا است، و قدر اشاره به اندازه گیریهای الهی است منتها این دو کلمه گاهی در احکام تکوینی خداوند به کار می روند؛ و گاهی در احکام تشریحی.

توضیح اینکه (دقت کنید): منظور از قضا و قدر تکوینی که نخستین شعبه قضا و قدر است این است که تمام موجودات و تمام حوادث و پدیده های جهان؛ هم دارای علت، و هم دارای اندازه اند، بنسب این نه چیزی در جهان بدون علت به وجود می آید؛ و نه اندازه موجودات و حوادث از نظر کیفیت و کمیت بدون دلیل است، مثلاً هیچوقت شیشه در اطاق ما خود به خود نمی شکند حتماً باید علتی به وجود آید تا آن را بشکند فی المثل باید سنگی به آن پرتاب شود؛ یا زلزله ای رخ دهد، یا امواج صوتی شدید همانند امواج صوتی هوایمای فانوم در ارتفاع پائین، و یا یک طوفان کوبنده، تا آن بشکند، این موضوع نیز روشن است که چگونگی شکستن شیشه و مقدار و اندازه آن درست

مثال دیگر فرزندی از پدر و مادری متولد می‌شود شك نیست که تأثیر اسپر (نطفه‌نر) و اوول (نطفه ماده) و ترکیب این دو با هم همه به فرمان مبدء آفرینش است که این آثار را در آنها آفریده .
 همینطور اندازه‌گیری لحظه تولد و اینکه نوزاد تنها باشد یا دوقلو، پسر باشد یا دختر، و مانند اینها نیز همه طبق خواص و آثار اوست که در آنها به واسطه علل مخصوصی که سرانجام به ذات خداوند منتهی می‌شود؛ وجود دارد .

نتیجه اینکه ایمان به قضا و قدر تکوینی همان ایمان به قانون علیت و وحد و مرزهای آن است اکنون ببینیم اولاً چگونه کلمه قضا و قدر در منابع اسلامی در این معنی به کار رفته و ثانیاً ایمان به قانون علیت به شکلی که در بالا گفته شد؛ چه اثری روی مسائل اجتماعی می‌تواند داشته باشد؛ آیا این ایمان، نحرک آفرین است یا مخدر؟
 دنیا له دارد

متناسب با مقدار و اندازه علت آن است (اندازه سنگی که به آن برخورد کرده، قوت و فشار دست پرتاب کننده، و نزدیکی و دوری فاصله او؛ و مانند آن).

بنابراین در اینجا دو چیز برای ما روشن است . نخست اینکه حادثه شکستن شیشه بدون علت نبود و دوم اینکه اندازه‌گیری آن نیز بدون دلیل نمی‌باشد، و این دو اصل در سراسر جهان پهناورهستی وجود دارد .

موضوع اول را **قضای تکوینی** و موضوع دوم را **قدر تکوینی** می‌نامیم؛ منتها مسئله قضا و قدر در منابع مذهبی به مامی گوید؛ سرچشمه تمام موجودات جهان هستی ذات خدا است، بنابراین وجود آسمان و زمین به فرمان تکوینی او پدید آمده؛ همانطور که اندازه و مقدار عمر این موجودات نیز از فرمان او سرچشمه می‌گیرد و ایسن همان معنی قضا و قدر تکوینی است .

سرعت حیرت‌انگیز!

آیا میدانید که سرعت سیر خون از سریعترین موشکها نیز بیشتر

است؟

مثلاً جریان خون که از قلب شروع میشود تا به تمام نقاط بدن برسد ۷۵۰۰ کیلومتر راه یعنی مساحت تهران .. نیویورک را در یک ساعت طی می‌کند آنهم راههای پر پیچ و خم ...

مقدار حجم خونی که بوسیله تلمبه قلب در ظرف یکسال زده می‌شود؛ حدود ۵۰ میلیون و شصت و هفت هزار لیتر است که برای حمل آن

دست کم ۸۱ تانکر بسیار بزرگ لازم است! . و کتاب نشانه‌های از او

مکتب اسلام

حسین، خدایی زنجانی

مخالفت

انحراف

طلاق

قرارداده هرگز تسهیل ممکنی را در ایجاد آن از نظر دور نداشته است و همان اندازه که اسلام در مورد تحقق طلاق سخت گیر بوده ، به همان مقدار بلکه بالاتر تشکیل خانواده را تشویق و ترغیب نموده است .

شواهد بی شماری در ابواب مختلف فقه اسلام؛ به صدق گفتار بالا گواهی می دهد و مادر این جابه پاره ای از آنها اشاره می کنیم :

۱- اسلام زناشویی را امری نیکو به شمار آورده و بعنوان حفظ دین و بقاء نسل و مایه آرامش، آنرا تشویق کرده است و در مقابل؛ طلاق را بعنوان امر ناپسند و **ابغض الحلال** و غیر آن تعبیر آورده است (چنانکه در شماره های سابق به آنها اشاره کردیم) و بدینوسیله با اصل فکرجدائی و انحلال خانواده به مخالفت برخاسته و هرگز جزد در موارد ضروری به آن راضی نیست .

۲- اسلام برخلاف سایر عقود ، اقاله و تفاسخ را در انحلال خانواده معتبر نمی داند چنانکه انواع کنايات و کلمات غیر صریح و اشارات را (جزد در مورد

از مطالعه قوانین اسلام در باب طلاق ؛ باسانی می توان به این حقیقت پی برد که اسلام جزد در موارد خاصی که بنیان خانواده سخت متزلزل شده و ادامه زندگی مشترک زن و شوهری جز ناراحتی و نگرانی بلکه خون ریزی و جنایت و . . . نتیجه ای ندارد ، راضی به انحلال خانواده ها نیست و لذا شرایط و دستورهای زیاد و متنوعی در مورد طلاق قائل شده است که همگی در تقلیل آن در میان مردم، بسیار مؤثر بوده و موانع متعددی در ایجاد آن پدید می آورد. در مقابل ؛ تشکیل خانواده را که عامل مهم و موثری در تنظیم امور جامعه اسلامی بوده، و ما به آرامش روحی زن و شوهر و مانع بزرگی بروز مشکلات ناشی از هرج و مرج جنسی و . . . می باشد ؛ بسیار آسان

کسانی که قوه گویائی ندارند) در تحقق طلاق کافی نمی‌داند. همین‌یک قانون به تنهایی کافی است که نظر عالی و دقیق اسلام را در حفظ و حراست خانواده‌ها ثابت کند زیرا اگر اقاله و تفاسخ در جدائی معتبر می‌شد زن و شوهرها به آسانی در اثربك عصبانیت زودگذر و با اختلاف جزئی بین خود؛ پیمان زناشوئی را بهم می‌زدند؛ و معلوم است در این صورت چه وضع اسفناک و تاسف آوری در میان خانواده‌ها پدید می‌آید و آثار طلاق و جدائی‌ها با سرعت سرسام آوری روبه‌تزايد می‌گذاشت.

۳- حتی فسخ و نقاضای طلاق «زن» محدود به موارد خاصی است بطوری که در آینده خواهد آمد؛ چنانکه طلاق «مرد» نیز در مواردی است که شرایط آن محقق بوده موافقی در کار نباشد (تفصیل آن را ذکر خواهیم کرد) از این رو طلاق نباید بقصد اضرار و یا اذیت و ظلم بر او بوده موجب انحراف حتمی زن از جاده عفت و یا سبب بوجود آمدن مفاسد قطعی دیگری بشود.

۴- چون شارع مقدس مسأله طلاق را امری مهم و جدی تلقی کرده است، حق ولایت و انجام طلاق را از پدر مطلقاً سلب کرده است.

۵- طلاق شخص مریض در حال مرض کراهت دارد اما تزویج اوصحیح بوده کسراهتی ندارد. «زرارة» از امام صادق (ع) در مورد مریضی می‌پرسد که آیا طلاق همسر در حال مرض جایز است یا نه؟ حضرت فرمود: «نه» البته فقهاء نهی مذکور

را در اینجا بجهت ادله دیگری که بنحو اطلاق آنرا جایز می‌داند، حمل بر کراهت کرده‌اند) ولیکن برای اوجایز است با زنی تزویج کند در این صورت اگر با او رابطه زناشوئی پیدا کند زن از او ارث می‌برد و اگر از دنیا رفت نکاح او باطل می‌باشد» (۱)

در این قانون نیز نظر دقیق اسلام واضح است که به طرفداری از زن و حفظ حقوق وی نمی‌خواهد حتی از او پایمال گردد زیرا بدیهی است زنی که تا آخرین لحظات با شوهرش بسیر کرده و در خانه او خدمات زیادی انجام داده و از او به محبت پذیرائی نموده و متحمل زحمات کثیری شده است، عواطف انسانی در این صورت حکم می‌کند که نباید مرد در چنین لحظات حساس عمر، بمنظور محروم ساختن همسرش از ارث و یا افکار دگرگونی او را سازد و عملاً ثابت کند که تاکنون علاقه عمیقی به او نداشته و احترام چندانی برای او قائل نبوده است و این اهانتی است که يك شوهر در حق همسر با وفا و خدمتگذاری انجام می‌دهد.

اسلام در عین حال مصالح سایر افراد خانواده را نیز در این قانون از نظر دور نمی‌دارد و دستور می‌دهد که اگر مرد در حال مرض با زنی تزویج نمود با او رابطه زناشوئی برقرار نکند؛ نکاح او کان‌لم- یکن محسوب می‌شود زیرا چه بسا ممکن است مرد در حال مرض تحت تاثیر برخی از عوامل؛ بخواهد بدون جهت فرزندان و اعضاء خانواده خود را از قسمتی از ثروت خود محروم سازد و یا دیگران

و بنوبه خود موافقی در تحقق آن ایجاد کرده است زیرا این حقیقت رانمی شود منکر شد که زن با وجود تمام ظرافت‌هایی که دارد بیش از مرد تحت تاثیر احساسات واقع شده چه بسا با تصمیم بطلاق اساس و بنیان خانواده را متزلزل سازد از این رو اسلام تنها در موارد معینی به احوق طلاق داده است. در این مورد اعتراف دانشمندان بهترین سند این گفتار است:

دانشمند معروف روسی (تولستوی) می گوید: سر و سرور طلاق در نقاطی که شیوع دارد سبکسری زنانی است که خود را به انجام کارهای مردان قادر می دانند - فیلسوف انگلیسی «لایتر» می گوید: از سال ۱۸۴۸ - پنجاه و چهار سال در میان مسلمانان ماندم و با اینکه طلاق در اسلام آزادتر است تا در ملل مسیحی؛ در میان مسلمین که اختیار طلاق در دست مردان است طلاق خیلی کمتر از نصاری واقع شد. مجله «پارید» مورخ سپتامبر ۱۹۳۹ شماره ۱۲ جلد دوم طی مقاله خاصی راجع به علت زیادی طلاق در آمریکا می نویسد: «بر طبق آمار جدید در آمریکا در هر شصت ازدواج ده فقره طلاق واقع می شود این نکته مربوط به نکات اساسی اخلاق آمریکائیا است، مردان در امر طلاق زیاد از حد به زنان آزادی داده اند» ۱

۷- اسلام روی مصالحی چند، طلاق را تا سه مرتبه جایز می داند و در همین حال برای جلوگیری از مطلق العنانی مرد در امر طلاق، به زن حقوق و

براهند با تحمیل زناشوئی به بیماری، دامسی برای ربودن مال و ثروت وی بعد از مرگش بنهند و بدینوسیله بر حقوق افراد خانواده ستمی روا دارند؛ اسلام برای حفظ حقوق مشروع آنها تمام طرق سوء استفاده‌ها و تجاوزها را با دستوره‌های خود می بندد. از این رو در روایات زیادی وارد است که اگر شخص بیماری؛ همسر خود را بمنظور زیان رساندن باو طلاق (بائن یارجعی) بدهد طلاق او صحیح است و اگر در این حال، مرد از دنیا رفت همسرش با اینکه از شوهرش طلاق گرفته و همسر قانونی او محسوب نمی شود و لکن از ثروت شوهرش ارث می برد و جالب توجه اینکه اگر زن در این حال از دنیا رفت، مرد از او ارث نمی برد! چنانکه مشاهده می کنید؛ در هر حال حتی در آخرین لحظات عمر شوهرش نیز حقوق او حفظ شده است.

از امام پرسیدند: مردی که در حال مرض همسر خود را طلاق می دهد آیا طلاق صحیح است امام در پاسخ فرمود: طلاق او صحیح است ولی اگر مرد بپیرد زن از او ارث می برد و لکن اگر زن از دنیا رفت و مرد بهبودی یافت از زن خود ارث نمی برد. (۱)

۶- اسلام در اینکه اختیار طلاق را بدست مرد سپرده است و او را در صحنه نبرد زندگی قویتر از زن دانسته و به همین مناسبت بارسنگین امر از معاش و کفالت مخارج ضروری عائله راتها بدوش او تحمیل نموده است، کمک به تقلیل طلاق در جامعه نموده

مرد دیگری ازدواج کند، سپس با اختیار خود از اطلاق گرفته مجدداً مرد سابق می تواند او را ب عقد خود درآورد.

اهمیت این قانون که جنبه تأدیبی دارد و مانع تحقق طلاق بدلخواه می باشد؛ وقتی بیشتر واضح می گردد که مطالعه اجمالی در عادات و رسوم عرب قبل از اسلام و مقارن ظهور اسلام انجام گیرد که چگونه مردان خودشان را نسبت به همسران خود مسلط دانسته و بدلخواه در هر موقع همسر خود را طلاق می دادند و دوباره رجوع می کردند و این قانون از ظالمانه ترین قانون خانوادگی بود که قبل از اسلام در جامعه عربستان بسیار رایج و مورد عمل بود.

اختیاراتی داده است که می تواند طبق آن درخواست طلاق و جدائی از شوهر خود بکند و این به نوبه خود در تقلیل طلاق موثر بوده مانعی در سلب اختیارات غیر منصفانه مرد ایجاد می کند که بتفصیل خواهیم نگاشت.

جالب توجه اینکه اسلام تا سه مرتبه طلاق دادن را برای مرد جایز دانسته است اما در مرتبه چهارم، اختیارات مرد را محدود ساخته است بطوری که آزادانه و بطور دلخواه نمی تواند طلاق بدهد و بعد رجوع کند بلکه اسلام ابتکار خاصی بکار برده باین نحوه که مرد حق رجوع به همسر خود بعد از سه مرتبه طلاق دادن ندارد مگر در صورتی که زن با

بقیه از صفحه ۸

شمشیر ضربه ای بر عصب ضمیم پاشنه اش وارد ساخت و هنگامی که شتر به زمین افتاد بانیش نیزه بر سینه آن فرو کوفت و آن را کشت. این گروه سرانجام به کیفر اعمال خود رسیده و گرفتار صاعقه شدند.

۵- اصحاب الرس : قرآن مجید از این قوم در همین سوره و سوره ق آیه ۱۲ یاد نموده است. «رس» نام منطقه و یا چاه و نهری بوده که آن گروه در اطراف آن سرمی بردند، و بسان اقوام گذشته، بر اثر نافرمانی دچار خشم الهی گردیدند.

نه تنها سرنوشت شوم این اقوام مایه عبرت است بلکه ملتھائی که در میان همین اقوام زندگی می کردند نیز؛ مایه عبرت و وسیله پند و اندرزی باشد.

چنانکه می فرماید : وعاداً و ثمود و اصحاب الرس و قرونا بین ذلك کثیراً و کالاضر بنالہ الامثال و کلاتبرنا تنبیراً

۶- قوم لوط که مظهر فساد اخلاق و انحراف جنسی بودند و به جای ازدواج با دختران؛ به هم جنس بازی گزائیده و به شنیع ترین

اعمال تن می دادند و از اندر زویم پیامبر خود «لوط» سر بر می یافتند و سرانجام دهکده آنها به فرمان خدا سنگ باران شد و با وضع رقت باری جان سپردند. شایسته بود که قریش مشرک و ملت حجاز بت پرست از دهکده های ویران شده «لوط» که در مسیر آنان به سوی شام واقع شده بود، عبرت بگیرند و از بیم و اندر زویم پیامبر اسلام سر بر نتابند.

خداوند در آخرین آیه این قسمت، سرچشمه آلودگی اخلاقی قریش را معلول عدم ایمان آنان به زندگی مجدد یعنی ایمان به روز رستاخیز و روز بازبین معرفی می کند روزی که هر فردی در آن روز به سزای کردار خود می رسد چنانکه می فرماید :

بل لایرجون نشورا : آنان به زندگی مجدد ایمان ندارند. زیرا ضامن اجرای هر قانونی، همان ایمان به آثار و لوازم آنست، هر فردی نتیجه اعمال خویش را در روز رستاخیز مشاهده می کند، هر گاه فردی به چنین روزی ایمان نداشته باشد؛ به قوانین و وظایفی که از جانب پیامبران؛ عرضه می شود، تزدرنخواهد داد.